فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc501442078)

[نظریه اول در مورد اطلاق 2](#_Toc501442079)

[نظریه دوم در مورد اطلاق 2](#_Toc501442080)

[نظریه سوم در مورد اطلاق 2](#_Toc501442081)

[اقوال در بیان اطلاق کلام مولا 3](#_Toc501442082)

[دو اصل در نظریه سوم در بیان کلام متکلم 4](#_Toc501442083)

[ریشه اصالة البیان 5](#_Toc501442084)

[1 – مقتضای طبع بشری 5](#_Toc501442085)

[2 – مقام ثبوت و اثبات 5](#_Toc501442086)

[3 – سیره عقلائیه 5](#_Toc501442087)

[4- سیره متشرعه 6](#_Toc501442088)

[5- ظهور کلام 7](#_Toc501442089)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ اثبات اطلاق**

## اشاره

بحث ما اطلاق و روش استفاده اطلاق از اسم جنس و اعلام و امثالهم بود، چگونه می‌شود گفت که اقم الصلاة، اتوا الزکاة، احل الله البیع، اعتق الرقبه و امثالهم، اطلاق دارد و این موضوعات و متعلقات و قیودی که در این‌ها آمده است، اطلاق و شمول دارد.

# نظریه اول در مورد اطلاق

نظریه اول این است که این اطلاق از وضع استفاده می‌شود، این نظریه به مشهور قدما نسبت داده‌شده، البته محل کلام و تردید است.

# نظریه دوم در مورد اطلاق

نظریه دوم این است که اطلاق از غیر مقدمات حکمت به معنای مشهور استفاده می‌شود، یک اصلی عقلایی دیگری وجود دارد که ما را به اطلاق می‌رساند.

در اینجا چند بیان نقل شد:

1 – بیان اساسی که مرحوم آقای حائری در دُرَر ذکر کردند.

2 – بیانی که در منتقی ذکر شده است و به یک بیانی هم در نهایة النهایه ذکر شده است.

در اینجا بیان شد که هم از مسیری که آقای حائری طی کردند، قابل‌قبول است، درعین‌حال منحصر در او نیست، مسیر سوم که بیان می‌شود، جایگاه خودش را دارد.

# نظریه سوم در مورد اطلاق

نظریه سوم که میان متأخران، یک‌صد و چند سال گذشته اصول، طریقه و مسلک و منهج بسیار جاافتاده است و آن این است که اطلاق را با این مقدمه می‌شود ثابت ‌کرد که مولا در مقام بیان تمام مرادش است.

چرا اطلاق را در ادله اثبات می‌کنیم؟ برای اینکه اصل این است که مولا در مقام بیان تمام مرادش است، این‌طور نیست که گفته شود اسناد یک ظهوری به کلام می‌دهد، طبیعت به تمامه دخیل در حکم است که مرحوم آقای حائری می‌فرمودند، این‌طور ظهوری را قبول نداریم، اگر هم باشد، در حد یک اشعار است.

آنی که می‌تواند پشتوانه اطلاق باشد، این است که مولا در مقام بیان تمام مراد باشد، اگر احراز کردید که این فرد که قانون را جعل می‌کند، یا شخصی که سخن سنجیده‌ای را ادا می‌کند، در مقام این است که همه مرادش را با این جمله بیان کند، آنگاه ، می‌توان گفت اطلاق جاری است.

وقتی می‌گوییم: «کونه فی مقام بیان تمام مراده»، یعنی تمام مرادش، پیرامون همین موضوع است، وقتی گفته می‌شود: «اکرم العالم»، در مقام این است که هر چه مربوط به این گزاره وجوب اکرام عالم است، بگوید، نه اینکه درباره هر موضوعی می‌خواهد، بگوید.

اما در حال حاضر می‌خواهد بگوید که پیرامون این موضوع، هر چه می‌خواهد، اینجا گفته است، راجع به عالمی که می‌خواهد بگوید، اکرامش بکن، هر چه هست، اینجا می‌خواهد بگوید، این‌یک اصل عقلایی است، وقتی گفته می‌شود: «اکرم العالم»، سه احتمال در اینجا متصور است:

## اقوال در بیان اطلاق کلام مولا

1 – احتمال اول این است که فقط قصد بیان قاعده کلی مهمله را دارد، قرآن سر خط قوانین را بیان می‌کند، نه قوانینی که الآن می‌خواهد با تمام ویژگی‌هایش مورد عمل قرار بگیرد، قرآن فقط بیان سرخط‌ها است، مثل‌اینکه قرآن یک فهرستی را اعلام می‌کند، قرآن فهرست احکام و معارف است، تکمیل و تفصیل آن از جایی دیگر باید دریافت شود، در این صورت، در مقام بیان فی‌الجمله است و قضیه مهمله است، حتی اوفوا بالعقود و کلیات هم قصد بیان کبرای کلی را دارد.

2 – احتمال دوم این است که قضیه مقیده است، و قیدش را در اینجا ذکر نکرده‌اند، وقتی می‌گوید که «اکرم العالم»، مقصودش عالم عادل است، اما قیدش را بیان نکرده است.

3 – احتمال سوم این است که اصل عقلایی است که وقتی متکلم سخن می‌گوید، در مقام بیان تمام مرادش است، مهمل صحبت نمی‌کند ، قیدی که مقصودش است را کنار نگذاشته است، این دو حالت با اصل عقلایی نفی می‌شود.

به‌عبارت‌دیگر وقتی یک‌جمله‌ای را از متکلم می‌شنوید، سه احتمال در بابش می‌دهید:

1 – متکلم در مقام بیان فی‌الجمله و قضیه مهمله است.

2 –قضیه مقیده‌ای است که قیدش را نگفته است، اگر این دو احتمال اول باشد، معنایش این است که این جمله تمام مراد را بیان نکرده است.

3 – وقتی می‌گوید اکرم العالم، قانون و قاعده کلیه و تمام مرادش را بیان می‌کند و قیدی در مقصودش نیست.

نظریه سوم می‌گوید که در اینجا یک قاعده اصل عقلایی داریم که ریشه در وضع و امثالهم ندارد، ظهور سیاقی است، یک اصل عقلایی است که حال متکلم عاقل حکیم، اقتضای این را دارد که جمله‌ای را که بیان می‌کند، همه‌چیزهایی که مربوط به آن هست، بیان بکند، هر چه پیرامون این هست، در آنجا ذکر بکند، اگر منظورش از اکرم العالم، عالم فقیه است، در همین بیان می‌گوید، معنایش این است که در مقام بیان تمام مراد مرتبط به این جمله است.

# دو اصل در نظریه سوم در بیان کلام متکلم

درواقع نظریه سوم که می‌گوید اصالة کون المتکلم فی مقام بیان تمام مراده، در اینجا دو اصل وجود دارد:

1 – اصل اول این است که متکلم وقتی سخن می‌گوید، در مقام اجمال نیست، قضیه مبیّنه است که در مقابل احتمال اول است، یعنی دروان امر بین تبیین و اجمال است، نمی‌دانیم که متکلم می‌خواهد اجمالی یا تبیینی سخن بگوید، اصل این است که قصد ندارد اجمالی سخن بگوید، بلکه تبیینی سخن می‌گوید.

2 – نمی‌دانیم که مقصود متکلم مقید است، یا مطلق است، در اینجا در مقام بیان تمام مرادش است، اصل اولی کمی تحلیل شود، گویا دو اصل است، یکی اینکه متکلم مجمل نمی‌خواهد بگوید، دوم این است که متکلم می‌خواهد تمام مرادش را بگوید، درواقع متکلم در مقام این است که هر چه مربوط به این گزاره است، در اینجا بیان کند.

گاهی هست که متکلم کاری به قیود ندارد، گاهی در عالم ثبوت قصد قید داشته، اما نگفته است، اجمال این است که اصلاً متکلم قصد قیود ندارد، اما قید محذوف این است که قصد قید را داشته است، اما بیان نکرده است، درواقع یکی از آن‌ها اهمال و دیگری اجمال است، اصل عدم اهمال و عدم اجمال باهم هست.

بنابراین نظریه سوم می‌گوید که اصل این است که مولی در مقام بیان تمام مرادش است، منتهی اصالة کونه فی مقام تمام مراده، این به دو قضیه تحلیل می‌شود:

1 – اصل عدم اهمال

2 – اصل عدم اجمال

اسم این مقدمه هم اصالة البیان است.

در التحقیق جناب آقای وحید به این شکل ذکر شده که معنای اصالة البیان چیست، گفته‌شده که ریشه اصالة البیان چند مورد است:

## ریشه اصالة البیان

### 1 – مقتضای طبع بشری

ریشه اصالة البیان، مقتضای طبع بشری است، مقتضای طبع سخن گفتن و محاوره و گفتگوی بشری است. تشبیه به بحث خیار عیب شده است، بیان‌شده که وقتی کسی چیزی را می‌فروشد، طبع این خریدوفروش اقتضا می‌کند که آن شیء و مبیع، سالم باشد، اما اگر معیوب را بفروشد، درواقع بر خلاف طبع رفتار می‌کند، طبع کار این است که جنس، سلامت باشد و طبع سخن گفتن این است که در مقام بیان تمام مراد باشد، این بیان زیاد منقح نیست، وضوح ندارد که این طبع چیست، اگر مقصود این باشد که عقلا این‌طور عمل می‌کنند، به همان سیره عقلائیه و وجوه بعدی برمی‌گردد، اما غیرازاین باشد، پایه مستحکمی ندارد.

### 2 – مقام ثبوت و اثبات

بیان دومی هست که در مقام ثبوت و اثبات است.

### 3 – سیره عقلائیه

عمده دلیل سومی است که سیره عقلائیه است، گفته می‌شود که سیره عقلا این است که شخص که سخن می‌گوید، او را در مقام بیان تمام مراد می‌بینند و با سخن متکلم، بر اساس «اصالة کونه فی مقام بیان تمام مراده» رفتار می‌کنند، در مقام مخاصمه و محاجه، میان مولا و عبد، عقلا بر مبنای اطلاق عمل می‌کنند، اگر مولا گفته که برای من آب بیاور، چیزی که واضح است، این است که منظور مولا آوردن آب شُرب است، اما این بیان را ندارد که آیا آب‌معدنی، یا آب چاه و یا امثالهم باشد، اما مولا نمی‌تواند عبد را توبیخ کند که چرا برای من آب‌معدنی نیاوردی، چون درواقع مولا در مقام بیان تمام مرادش است، در بعضی جاها عبد و در بعضی از جاها مولا می‌تواند احتجاج بکند.

اینکه در مقام رابطه عبد و مولا می‌تواند احتجاج بکند، نشان‌دهنده این است که این سیره عقلا، پایه محکمی دارد، قوی‌ترین استدلال برای مقدمه اول، از مقدمات حکمت، این است که سیره عقلا، اقتضای حمل کلام بر کونه فی مقام بیان تمام مراد باشد، مرحوم صاحب کفایه، مرحوم خویی و غالب بزرگان قائل به این قول هستند، شاهدش هم مهاجه میان عبد و مولا است.

اشکالی را آیت‌الله وحید می‌فرمایند و آن این است که سیره عقلائیه وجود دارد و ما هم قبول داریم، اما این مادامی است که سیره خاصه‌ای بر خلاف این منعقد نشده باشد، این سیره علی‌الاصول هست، متکلم وقتی می‌خواهد سخن بگوید، قصد بیان تمام مرادش را دارد، بخصوص وقتی‌که در زمان نیاز و مقام عمل باشد، وقت حاجت فرارسیده باشد، اما این در همه‌جا نیست، اگر جایی بنا بر قانون‌گذاری باشد و بیان تدریجی قانون باشد، فوری به اطلاق تمسک نمی‌شود، صبر می‌شود و تمام ابعادش بررسی می‌شود و بعد حرف آخر زده می‌شود، در شرع از قبیل دوم است، برای اینکه می‌دانیم، قرآن و روایات در طول دوره‌های دویست‌وچند سال، گویا یک دوره است، در قیود و شرایط و تقییدات و تخصیصات، بنا بر این نیست که متصلاً در یک‌کلام صادر بشود، بلکه به شکل منفصل و متدرج، این‌ها بیان می‌شود، همین‌که این مطلب را بدانیم، دیگر اصالة البیان در یک جمله، جاری نیست.

اصالة البیان یک قانون و سیره عقلائیه مستمره است، اما در همه‌جا این‌طور نیست، در جایی است که قرار بر تدریج و تدرج و امثالهم نیست، اما اگر از حال متکلمی بدانیم که قرار بر تدرج در بیان احکام است و عدم جمع همه مقصود در یک جمله و یک مقام و یک مجلس است، بلکه بیان قیود و شرایط به شکل تدریجی و در منظومه‌ای از اقوال و سخنان و در یک‌فصل ممتد زمانی وسیع است، در این صورت سیره عقلا در اینجا نیست.

### 4- سیره متشرعه

آیت‌الله وحید می‌فرمایند: به خاطر این اشکال، دلیل سوم که سیره عقلائیه است، تمام نیست، سراغ دلیل چهارم می‌روند که می‌فرمایند: علی‌رغم اینکه سیره عقلا را قبول نداریم، اما دلیل چهارمی هست و آن سیره متشرعه است.

سیره متشرعه این است که می‌دانیم در زمان ائمه، وقتی کسی در مقام حاجت سؤالی می‌کرد، جواب امام را می‌گرفت و به اطلاقش هم تمسک می‌کرد، علی‌رغم بیان آیات و روایات در دوره دویست‌وچند سال، سیره متشرعه هم بوده و به‌محض سخن امام، اطلاق کلام را عمل می‌کردند، خیلی از موارد هم به اطلاق کلام امام عمل می‌شده است، گاهی هم بعداً قید یا تکمله سخن امام می‌آمده است که بعد متوجه می‌شدند که اشتباه کرده‌اند، اما می‌توانست به آن اطلاق عمل بکند و مطابق آن، رفتار خودش را تنظیم بکند.

### 5- ظهور کلام

احتمال پنجم این است که گفته شود، اصالة البیان لازم است، اما ریشه‌اش، همان ظهوری است که مرحوم آقای حائری می‌فرمودند. چرا می‌گوییم اصل بیان تمام مراد متکلم است، چون یک ظهوری در کلام است که وقتی گفته می‌شود: «اکرم العالم»، عالم در ترتب اکرام دخالت تمام دارد.